

مجله

دانشکده ادبیات^{۲۴}

شماره ۱ سال نهم

۱۳۴۰

مهرماه

اولین ظهور اسمعیلیه در ایران*

بقلم: س. م. استرن

استاد دانشگاه اکسفورد

ترجمه: سید حسین نصر

دانشیار تاریخ علوم دانشکده ادبیات

خیلی عذر میخواهم که آشنائی کافی به زبان فارسی نداشته و نمیتوانم امروز بعد از ظهر به زبان شیرین شما سخن گویم. خود کاملاً بر این نقیصه آگاهم، زیرا که هر شاگرد مکتب اسلام و تاریخ اسلامی باید تا حدی که ممکن است اطلاع کافی از این زبان داشته باشد از آنجا که ریشه بسیاری از امور در تمدن اسلامی از این مملکت آب میخورد و در مطالعه و تحقیق درباره تاریخ اسلام باید کراراً به سوی

* ترجمه متن يك سخنرانی است که در تاریخ بیست و پنجم اردیبهشت ۱۳۴۰ (۱۵ مه

۱۹۶۱) توسط آقای پروفیسور استرن S. M. Stern در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

ايراد گردیده است.

ایران نظر افکند. اگر این امر بصورت کلی حقیقت داشته باشد در مورد موضوعی که .
 خصوصاً برای مطالعه انتخاب کرده‌ام؛ یعنی تاریخ اسمعیلیه که با سرنوشت ایران کاملاً
 آمیخته است ، بیشتر صدق میکند .

لازم نیست درباره شعبه نزاریه اسمعیله که پیروان آن در قرون وسطی به نام
 حشاشین شهرت داشتند و در قرن چهارم هـ. مقارن با قرن یازدهم میلادی در ایران تشکیل
 یافته بودند تذکری دهم بدون شك همه با تاریخ افسانه‌ای این دسته از اسمعیلیه آشنا
 هستید و میدانید که صحنه فعالیت‌های آنان تقریباً تماماً در این مملکت بود و بدین جهت
 لازم نیست که جزئیات چگونگی استقرار شعبه جدید اسمعیلیه بوسیله حسن صباح
 و امرکز آن در قلعه الموت تکرار شود . تاریخ جانشینان حسن صباح و درهم ریختن
 نیروی آنان توسط هلاکو خان مغول نیز مشهور خاص و عام است .

پس از سقوط قلعه الموت و از بین رفتن نیروی سیاسی سران شعبه نزاری
 اسمعیلیه ، اجداد رئیس فعلی این فرقه یعنی آقاخان همچنان این مملکت را مقرر و
 موطن خود قرار دادند تا اینکه در نیمه قرن پیش جد آقاخان ایران را ترك کرد و
 به هندوستان مهاجرت نمود .

من نمیخواهم در باره این مطالب سخن گویم گرچه شوق و آفری بدین امر
 دارم از آنجا که در عرض مسافرت خود در ایران این مطالب خیلی بیشتر برایم زنده
 شده است . مثلاً چند روز پیش فرصت یافتم که از خرابه‌های قلعه «شاه‌دز» و «خان
 لنجان» نزدیک اصفهان که سهم بسیار مهمی در تاریخ اسمعیلیه در حدود سال ۵۴۰ هـ
 داشتند دیدن کنم .

در سخنرانی امروز بعد از ظهر میخواهم درباره دوره قدیمتری سخن بمیان
 آورم یعنی دوره نخستین ظهور داعیان اسمعیلیه از يك سو در شمال غربی ایران و از سوی
 دیگر در خراسان و ماوراءالنهر .

اکنون نشان خواهم داد که اولین داعی اسمعیلی در نیمه قرن سوم به نزدیکی‌های
 ری وارد شد و در سالهای آخر این قرن به نیشابور رسید . لکن قبل از پرداختن

به جزئیات در این موضوع که اصل و اساس مبحث را تشکیل میدهد باید بصورت اختصار چگونگی پیدایش اسمعیلیه را شرح دهم تا سابقه این داعیان که وظیفه خود را اشاعه افکار اسمعیلیه در ایران میدانستند روشن شود. این موضوع هنوز مبهم و مورد بحث و گفتگو است و چون باید مطالب خود را به اختصار بیان کنم متأسفانه نمیتوانم دلائل کافی برای آراء خود ارائه دهم.

در دوره حیات امام جعفر صادق (که در سال ۱۴۸ هـ وفات یافت) دسته‌هایی بودند که از ادعای پسر او اسمعیل و نوّه او محمد بن اسمعیل به جانشینی امام پشتیبانی میکردند و عقائد گوناگون افراطی نیز داشتند. مشهورترین این فرق «خطابیه» هستند یعنی پیروان ابوالخطاب که از مریدان امام جعفر ع بود. صاحبان کتب فرق و ملل و نحل بعضی از این فرق را اسمعیلی نامیده‌اند از آنجا که به امام اسمعیل ابن جعفر معتقد بودند، لکن به نظر من فقط يك رابطه مختصری و جزئی بین این فرق اولیه و نهضتی که بعداً بنام اسمعیلیه شهرت یافت وجود دارد.

فرق دوره اول گمنام و مستتر بودند در حالیکه غوغای فرقه اسمعیلیه جنبشی عظیم بود و مقاصد جامع سیاسی داشت و بین اعتقادات پیروان آن و فرق اولیه وجه اشتراکی نبود مگر در اهمیت خاصی که هر دو گروه برای اسمعیل بن جعفر الصادق و خاندان او قائل بودند. پس باید چنین نتیجه گرفت که نهضت اسمعیلیه مبنی بر تشکیلات جدیدی بود که به احتمال قوی بوسیله اشخاصی بوجود آمد که از پیروان یکی از فرق قدیم که تا زمان تأسیس آن نهضت به نحو متزلزلی استمرار داشت بودند لکن این اشخاص جنبه کاملاً تازه و ممتازی بآن دادند چنانچه مقصود و تشکیلات و نیز عقائد آنان هم با فرق اولیه مغایرت داشت.

به نظر من میتوان باطمینان، تاریخ آغاز نهضت اسمعیلیه را اواسط قرن سوم هـ دانست. با توجه به اینکه نامی از این جنبش قبل از این تاریخ برده نشده است، در سال ۲۶۰ هـ ناگهان داعیان در بلاد مختلف اسلامی پدید آمده و آراء انقلابی خود را ترویج و تبلیغ کردند. در سال ۲۶۱ در جنوب عراق مرکزی از برای اسمعیلیه تأسیس یافت که رؤسای محلی آن «حمدان قرمط» و «عبدان» بودند. پس از اندک

مدنی اسمعیلیه در بحرین تحت صدارت « ابوسعید الجنبابی » و در یمن به ریاست « منصور الیمن » و « علی بن الفضل » مستقر شدند. داعی مشهور « ابوعبدالله الشیعی » که فاطمیان خلافت خود را مدیون او هستند در سال ۲۸۰ از یمن به افریقای شمالی آمد.

چنانکه بزودی بیان خواهد شد تاریخ تأسیس مرکز اسمعیلیه درری و در شمال غربی ایران را نیز میتوان در نیمه دوم قرن سوم ه تعیین کرد و علت این فعالیت‌های ناگهانی را وجود يك دستگاہ فعال مرکزی دانست که میبایست قدری پیش از ظهور داعیان یعنی در حدود اواسط قرن سوم در مناطق مختلف بوجود آمده باشد.

شرائط پیدایش نهضت اسمعیلیه و هویت مؤسس آن پیچیده در ابهام و تاریکی است و چون هیچ گونه مدرکی از آن زمان در دست نیست و شرح‌های بعدی هم مغرضانه است تقریباً امیدی به حل قطعی این مسائل نمیرود. همانطور که مشهور است بنا به تعبیر رسمی فاطمیان يك سلسله « امامان غایب » که از اخلاف محمد بن اسمعیل بودند قبل از خلفای فاطمی وجود داشتند.

اشکال در این است که در واقع نه تنها يك بلکه چند روایت متناقض موجود است. دشمنان فاطمیان منکر این بودند که سلسله فاطمی از محمد بن اسمعیل سرچشمه گرفته است و تأسیس اسمعیلیه را به « عبدالله بن میمون القداح » (که در پایان قرن دوم میزیست) نسبت میدادند و « امامان غایب » و خلفای فاطمی را از اولاد او میشمردند و ادعای آنرا به تعلق به خاندان حضرت علی ع باطل میدانستند. اگر عده‌ای از خود اسمعیلیان نیز به اینکه « قداح » جد این سلسله است اعتقاد نداشتند. البته ممکن بود این نظر را يك اختراع ناشی از کینه جوئی دانست. پس گرچه در تعیین ارزش نظریات مختلف میتوان به يك سویاسوی دیگر متمایل بود اما نمیتوان به یقین رسید و امید زیادی نیز نمیرود که بتوان روزی شواهد قاطعی بدست آورد.

هنگامیکه به تحقیق درباره اعتقادات اسمعیلیه دوره اول میپردازیم باید از خطر نسبت دادن عقائدی که پیروان ادوار بعد بدان معتقد بودند به آنان، بر حذر باشیم. تنها طریق مشروع و مجاز بررسی افکار صاحب نظران آن عصر است. گمان می‌برم که

بوسیله تطبیق بعضی شواهد معاصر با متون بعدی اسمعیلیه راهی برای باز یافتن نظریات جهانشناسی این فرقه که بعداً به عقاید کامل تری تبدیل یافت بدست آورده باشیم. این عقیده اولیه عبارت از يك افسانه نسبتاً ساده جهانشناسی است، لکن در این مورد فرصتی برای بحث مفصل تر درباره این جنبه از آراء اسمعیلیه دوره اول در دست نیست و باید به تعلیمات اساسی آنان که درباره امامت است باز گشت.

در این باره خوشبختانه شهادت صاحب کتاب *فرق الشیعه* را (که قبلاً به «النوبختی» نسبت داده شده بود و اکنون معلوم شده است که از «عبدالله الاشعری القمی» است) در دست داریم. این شهادت حائز اهمیت فوق العاده می باشد از آنجا که متعلق بدوره قدیم است یعنی قبل از اینکه تحولات سیاسی و اصولی بعدی آن نهضت در صورت دیگری بخشد. بنا بقول آن مؤلف، اسمعیلیه معتقد به هفت پیامبر شارع بودند که عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، علی و محمد بن اسمعیل که وفات نیافته و در انتظار رجعت او بعنوان مهدی یا قائم هستند. متون دیگر نیز این امر را تأیید میکنند که بنا به عقیده اسمعیلیان دوره اولیه محمد بن اسمعیل مهدی محسوب میشد مخصوصاً يك متن عجیب و واقعاً حیرت انگیز از جعفر بن منصور الیمن (پسر داعی اسمعیلیه در یمن که خود یکی از متکلمان بزرگ فاطمی در نیمه اول قرن چهارم بود) که اخیراً بچاپ رسیده است. در این متن جمله ایست دایر بر اینکه بعضی از داعیان قدیمی «بدلیل سوء تفاهم» می پنداشتند که محمد بن اسمعیل قائم است.

گروه وابسته دیگری نیز وجود داشت که به این که سلسله امامان از اولاد محمد بن اسمعیل بودند معترف بود، لکن مؤلف *فرق الشیعه* که از آن نام برده است آنرا از قرامطه ممتاز دانسته و تأکید کرده است که قرامطه (که در اصل نام شعبه عراقی این نهضت بود ولی در بسیاری از مواقع به شعب دیگر نیز اطلاق شده است) معتقد بوجود امامانی بعد از محمد بن اسمعیل نبودند و فقط هفت امام را که عبارتند از علی ابن ابی طالب ع (که هم امام محسوب میشد و هم نبی)، الحسن، الحسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر و محمد بن جعفر میشناختند.

تا این حد میتوان به اختصار درباره آغاز نهضت اسمعیلیه و عقائد اولیه آنان سخن بمیان آورد. به احتمال قوی اولین صحنه فعالیت آنان غرب ایران بوده است، (در این باره صاحب نظران نام اصفهان و خوزستان را هم ذکر کرده اند) گرچه بزودی مرکز دستگاه به سوریه انتقال یافت و شهر کوچکی در آن دیار بنام سلامیه مرکز آن گردید. اطلاعات مختصری نیز درباره فعالیت اسمعیلیه در ایالت فارس موجود است لکن برای بدست آوردن نظر کاملی درباره آنان کافی نیست. اطلاعات خیلی بیشتری درباره فعالیت داعیان اسمعیلیه در شمال غربی و شمال شرقی ایران وجود دارد که اکنون به آن میپردازیم.

از چند نفر از مؤلفین مانند ابن الندیم صاحب کتاب الفهرست (قرن چهارم هـ)، عبدالقاهر البغدادی (در کتاب خود الفرق بین الفرق، قرن چهارم و پنجم)، نظام الملک (که صفحات زیادی در سیاست نامه (قرن پنجم) صرف تاریخ دعوت اسمعیلیه کرد)، رشیدالدین (قرن هشتم) (که شرح او در جامع التواریخ گرچه خیالی مغشوش است ولی نکات مهمی در بردارد)، الدیلمی یکی از متکلمان زیدی در یمن (قرن هشتم)، و المقریزی مورخ مصری (قرن نهم) میتوان اطلاعاتی درباره این موضوع کسب کرد. از تطبیق این روایات کاملاً واضح است که همگی از مبدأ واحدی اخذ شده است. در ترکیب داستان خود از تمام این مآخذ استفاده کرده ایم گرچه میتوان گفت که پرتفصیل ترین روایت از خواجه نظام الملک است.

اولین داعی ایالت جبال «خلف» نام داشت و شغل او حلاجی بود. تاریخچه از برای فعالیت های او بدست نیامده است ولی از آنجا که پنجمین داعی «ابوحاتم الرازی» در حدود سال ۳۰۰ هـ شروع به انجام وظیفه نمود، خلف لابد فعالیت خود را مدت مدیدی قبل از آن، یعنی در حدود اواسط قرن سوم هـ که بنظر من دوره آغاز نهضت اسمعیلیه است، شروع کرد.

بنا بقول نظام الملک رئیس جنبش اسمعیلیه او را با این دستور بهری فرستاد: «بروبهری، زیرا در ری و آوه و قم و کاشان و در ایالت طبرستان و مازندران شیعیان بسیاری هستند که دعوت تو را قبول خواهند کرد». او نیز به حوالی ری آمد و قریه

کلین واقع در ناحیه پشاپویه را موطن خود قرار داد. این قریه ایست که بعضی از شما ممکن است بشناسید، در چند کیلومتری جاده تهران و قم بین رودخانه کرج و رود شور قرار دارد. همین قریه ظاهراً محل تولد عالم بزرگ شیعه دوازده امامی «کلینی» نیز بوده است.

باز بنا بقول نظام الملک دعوت خلف درباره ظهور قریب الوقوع قائم بود. گویا يك ده متروك را مرکز اجتماع خود قرار داده بود و هنگامیکه یکی از کدخدایان دهکده اتفاقاً آوازه او را در آن محل شنید خلف تصمیم گرفت که بسوی شهر مجاور ری بگریزد و در همان شهر وفات یافت. برای مدت طولیلی نام خلف بعنوان مؤسس نهضت اسمعیلیه در آن ایالت مشهور بود و آن فرقه را درری «خلفیه» مینامیدند.

پس از خلف پسر او جانشین وی گردید و مهم ترین مرید او «غیاث» از قریه کلین بود که در ادبیات عرب متبحر بود و کتابی نیز در این موضوع نگاشت. غیاث همچنین مناظراتی با علمای سنی داشت و شهرت او تا شهر قم و کاشان رسیده بود و مریدانی از این دو شهر باو گرویدند. الزعفرانی که رئیس فرقه متکلمین زعفرانیه (شعبه ای از مکتب النجار) در شهر ری بود مردم شهر را علیه اسمعیلیه برانگیخت و آنانرا متفرق کرد. غیاث بخراسان فرار کرد لکن بعداً بهری بازگشت و ابوحاتم را که همچنین از ناحیه پشاپویه بود و مانند خود غیاث در ادبیات عرب و حدیث تبصر داشت به معاونت برگزید.

سنیان زجر و آزار غیاث را از سر گرفتند و شوق و حرارت پیروان او نیز رو به تقلیل میرفت، در نتیجه غیاث با ناامیدی ری را ترك گفت و «هیچکس ندانست بکجا رفته است». اسمعیلیان ری یکی از نوه های خلف را بریاست خود انتخاب کردند لکن او پس از اندک زمانی درگذشت. پسر او ابو جعفر جانشین پدر شد اما مقام ریاست را ابوحاتم الرازی بدست آورد.

ابوحاتم الرازی یکی از بزرگترین شخصیت های اسمعیلیه است. بعضی از کتب او از دستبرد زمانه مصون مانده لکن هنوز مطالعه کاملی درباره آن انجام نگرفته است. فقط پس از انجام این امر میتوان درباره مقام و منظر عقلی او قضاوت کرد. و اما درباره

سهم او در تاریخ دعوت در شمال غربی ایران به نظر میرسد که اوجت جدیدی بآن داد. نه تنها درباره او گفته شده است که فعالیت زیادی از خود نشان داد و داعیان را به ایالات مجاور ری از قبیل طبرستان و جرجان و آذربایجان و اصفهان فرستاد، بلکه در حالیکه اسلاف او مریدان خود را در طبقه عامه میجستند ابو حاتم کوشش کرد تا طبقه حاکمه را مانند «احمد بن علی» که از ۳۰۷ تا ۳۱۱ فرماندار ری بود به کیش خود در آورد.

لکن نمیتوان بهیچ وجه معنی دقیق این گفتار را که احمد بن علی تغییر مسلک داد بدست آورد. اظهارات حاکی بر این را که فلان حاکم و فرماندار تغییر مسلک داده و به کیش اسمعیلیه درآمده است باید همیشه بانندک تردید و احتیاط قبول کرد. در بسیاری از مواقع ممکن است مقصود از چنین اظهاراتی این باشد که حاکمی قبول کرد که بگفتار یکی از داعیان گوش دهد (چنین تماس‌های گذران ممکن است بعداً بوسیله شایعات مخالفین بصورت مبالغه آمیزی درآمده باشد) و در مواقع دیگر ممکن است قدمی فراتر نهاده و با اعتقاد واقعی تمایل داشته باشد. لکن حتی اگر حاکمی در بعضی مواقع کم و بیش قلباً معتقد به مسلک اسمعیلیه میشد هنوز خیلی از تابعیت علنی از آنان دور بود.

ابو حاتم پس از مدتی (احتمالاً پس از مرگ حامی خود احمد بن علی) ری را ترک و بسوی طبرستان عزیمت کرد و به جنگجوی مزدور دیلمیان «اسفار بن شیرویه» متوسل شد و او را علیه امام زبیدی الداعی الصغیر الحسن بن القاسم برانگیخت. هنگامی که اسفار ری را فتح کرد ابو حاتم نیز ظاهراً با وی بآن شهر بازگشت و پس از این که مرداو بیج پسر زیار جانشین اسفار شد مورد عنایت و توجه حاکم جدید نیز قرار داشت. لکن در سال ۳۲۱ نظر مرداو بیج درباره اسمعیلیه برگشت و به آزار و اذیت آنان پرداخت. ابو حاتم به آذربایجان گریخت و به یکی از حاکمان محلی بنام «مفلح» پناهنده شد و مدتی بعد در حدود سال ۳۲۲ درگذشت.

پس از وفات ابو حاتم وضع اسمعیلیه دچار هرج و مرج شد و بسیاری از پیروان دعوت را ترک کردند. ریاست نصیب دونفر شد، یکی «عبدالملک الکوکی» دیگر

«اسحق» که درری میزیست. بنا بقول رشیدالدین، عبدالملک ساکن قلعه «کرد کوه» بود، قلعه‌ای (در غرب دامغان) که چنانچه معروف است یکی از پایگاه‌های اساسی فرقه حسن صباح در قرن دوازدهم و سیزدهم. محسوب میشد. اگر بقول رشیدالدین اعتماد کنیم معاوم میشود که يك داعی اسمعیلی دوست سال قبل از حسن صباح این قلعه را اشغال کرده بود. در این باره میتوان تذکر داد که در دهه دوم قرن چهارم هـ قلعه الموت نیز در دست یکی از اشرافیان بود بنام سیاه چشم که میگویند از پیروان اسمعیلیه بوده است. و اما اسحق داعی ری ممکن است همان ابو یعقوب السجری باشد که بعداً بعنوان یکی از رؤسای معتبر اسمعیلیه در شرق ایران با او مواجه میشویم.

قبل از اینکه به داستان دعوت اسمعیلیه در آن قسمت ایران بپردازیم میخواستم گرویدن «آل مسافر» را که در ناحیه نارم (در کنار سفید رود) حکومت میکردند و آذربایجان را نیز فتح کرده بودند ذکر کنم. برای فهم صورت خاصی از مسلک اسمعیلی که آنان پذیرفتند باید به عقائد اسمعیلیه که قبلاً مورد بحث قرار داده شد باز گشت و اظهاراتی چند بآن افزود.

قبلاً مشاهده کردیم که عقیده اولیه اسمعیلیه این بود که محمد بن اسمعیل قائم است و روزی ظهور کرده و با ظهور او آخر زمان فرا خواهد رسید. در پایان قرن سوم عقیده این نهضت درباره امامت کاملاً تغییر یافت. دیگر گفته نمیشد که محمد بن اسمعیل قائم است، بلکه او یکی از امامان محسوب میشد و بعد از او امامان دیگری نیز بودند مانند فاطمیان که در افریقای شمالی استقرار یافته و از آنجا نهضت اسمعیلیه را اداره میکردند و قائم زمان بعنوان آخرین امام این سلسله شمرده میشد.

لکن تمام پیروان اسمعیلیه این نظر جدید را که بنا بر آن يك امام ظاهر در رأس امت قرار دارد نپذیرفتند. شعبه دیگری از این نهضت عقیده اولیه اسمعیلیه را از دست نداده و اعتقاد خود را به قائم غایب حفظ کردند. اکنون خواهیم دید که بنا به شواهد موجود سلسله مسافری وابسته باین دسته بودند.

محمد بن مسافر حاکم نارم و فرمانروای قلعه شمیران (در آغاز قرن چهارم) دو

پسر داشت: «المرزبان» (که آذربایجان را فتح کرد) و «هسودان» که هر دو اسمعیلی بودند. در مورد المرزبان این اطلاعات را از مورخ «ابن مسکویه» بدست میآوریم که میگوید او وزیرش «علی بن جعفر» اسمعیلی بودند. صدق این امر در مورد برادر او هسودان نیز بوسیله سکه عجیبی که در سال ۳۴۴ در جلال آباد ضرب شده (و مشخصات آن معلوم نیست) ثابت میشود. در این سکه بعد از ذکر شهادتین **لا اله الا الله و محمد رسول الله**، اضافه شده است **علی خلیفة الله**. خود هسودان بنام «سیف‌المحمد» که بدون شك يك لقب شیعه است و روی سکه دیگری نیز از او که در اردبیل در سال ۳۶۶ زده شده دیده میشود، خوانده شده است.

در حالیکه این دو امر بطور کلی مربوط به تشیع است نکته سوم مخصوصاً به اسمعیلیه ارتباط دارد و آن اسامی امامان است در حاشیه پشت سکه. چند اسم اول یعنی حضرت محمد ص، علی، حسن، حسین، علی (زین العابدین)، محمد (الباقر) و جعفر (الصادق) خود مشخص نیستند لکن دو نام آخر اسمعیل و محمد بدون شك رنگ اسمعیلی دارند از آنجا که اسمعیل پسر و محمد بن اسمعیل نوه امام جعفر الصادق سهم مهمی در اعتقادات اسمعیلیه داشته‌اند. از سوی دیگر اگر هسودان از پیروان فاطمیان بود انتظار میرفت که نام «معز» که در سال ۳۴۳ خلیفه فاطمی بود در روی سکه برده شود. پس باین نتیجه میرسیم که هسودان متعلق بآن مکتبی بود که عقیده اولیه اسمعیلیه را حفظ کرده و محمد بن اسمعیل را قائم‌میشمارد و امام دیگری بعد از او قائل نبود.

باید تذکر دهیم که هنگامیکه سکه و هسودان را انتشار دادم در همان وقت يك نمونه دیگر از آن را در يك مجموعه خصوصی در ایالات متحده امریکا - سراغ داشتم مقاله من در حان چاپ بود که متوجه شدم نمونه دیگری از آن را مورخ شهیر احمد کسروی در مقاله‌ای که در مجموعه مقالات کسروی، جلد دوم، ص ۵۱-۵۳ تجدید چاپ شده شرح داده است و خرسندم که اکنون فرصتی حاصل شد که این نکته را یادآوری کنم.

اکنون توجه خود را به قسمت دیگری از ایران یعنی خراسان و ماوراءالنهر

(سرزمینهای ماوراء رودخانه سیحون که شهرهای بزرگ بخارا و سمرقند را در بردارد) معطوف میداریم. تاحدی باعث تعجب است که در حالیکه از حدود سال ۵۲۶۰ داعیان اسمعیلیه در بسیاری دیگر از ایالات بلاد اسلامی مشغول فعالیت بودند از ایالت مهم خراسان کاملاً غفلت شده بود. باین حال بنظر میرسد که اولین داعی در خراسان «ابوعبدالله الخادم فقط» در سالهای آخر قرن سوم در نیشابور ظهور کرد. جانشین او «ابوسعید الشعرانی» بود که در سال ۳۰۷ وارد آن شهر شد.

ظاهرأ داعیان خراسان از آغاز همان سیاستی را پیش گرفتند که جدیداً در ری اتخاذ شده بود یعنی هم خود در امصر و فاین کردند که متمینین و صاحب منصبان عالی رتبه دربار سامانی را به کیش اسمعیلیه در آوردند چنانچه ابوسعید الشعرانی جای خود را به «الحسین بن علی المرزوی» داد که خود از طبقه اشرافی بود.

پس از مرگ الحسین، «محمد بن احمد النسفی (یا نخشبی)» ریاست دعوت را به عهده گرفت. او از اهالی «بزده» قریه بزرگی در حومه نسف (که معرب نخشب محلی است) در نزدیکی سمرقند بود. گذشته از فعالیت های او بعنوان ریاست دعوت، نفوذ زیادی نیز در تکامل افکار اسمعیلیه داشت. بنظر من میتوان ثابت کرد که او اولین شخصی بود که عقائد اسمعیلیه را بصورت فلسفه نو افلاطونی که در آن زمان بین فلاسفه اسلامی اشاعه داشت در آورد و افکار او چنانچه در کتب خودش آمده (این کتب از بین رفته است) و باقدری تغییر در نوشته های ابویعقوب السجزی (که برخی از آثار او در دست است) جایگزین عقاید اساطیری [میتولوژی] اولیه اسمعیلیه گردید و بین جناح های مترقی تر آن نهضت که بیشتر در ایران بودند تا دو قرن حکم فرما بود.

در سایه ارشاد و هدایت او دعوت پیشرفت حیرت انگیزی کرد و بعضی از صاحب منصبان عالی مقام سامانی را به تبعیت خود در آورد تا بالاخره موفق شد خود امیر نصر بن احمد را به کیش اسمعیلیه در آورد، گرچه چنانچه قبلاً ذکر شد معنی چنین اظهاری مبهم و مشکوک است. بهر حال این موفقیت ها خواب و خیالی بیش نبود چون پس از اینکه نصر جای خود را به پسرش نوح داد، بخت اسمعیلیه در ماوراءالنهر برگشت و النسفی و همکاران اصلی او در فاجعه سال ۳۳۲ از بین رفتند. نظام الملک شرح مفصلی

از این مصیبت داده است لکن به اشکال میتوان جنبه‌های افسانه‌ای را از واقعیت امر مجزی ساخت .

گرچه قتل‌عام النسفی و همکاران او هر امید را که اسماعیلیان ممکن بود برای بدست آوردن برتری در سرزمین سامانیان داشته باشند از بین برد ولی نهضت در آن منطقه کاملاً از بین رفت . پس از النسفی ابو یعقوب السجزی که خود نویسنده پرائری بود بریاست دعوت رسید . اگر این نظر که او قبلاً داعی ری بود صحیح باشد لابد او از آنجا به شرق انتقال یافته بوده است . بعداً او به سیستان رفت و در آنجا بدست حاکم آن ایالت خلف بن احمد بقتل رسید و پس از او مسعود ملقب بدهقان پسر النسفی جانشین وی گردید .

گفتار خود را با چند نکته عمومی بیابان میرسانم . دیدیم که در آغاز دعوت رؤسای اسمعیلیه (چنانچه در بقیه فرقه‌های عالم اسلام نیز مشهود است) کوشش کردند تا پشتیبانی عامه را بدست آوردند . لکن کاملاً واضح است که موفقیتی که همقطاران آنان در مناطق دیگر بدست آوردند نصیب آنان نگردید و مشابه قیامهای پرهیجانی که در آخرین دهه قرن سوم و آغاز قرن چهارم در سوریه و عراق و بحرین و یمن و افریقای شمالی رخ داد و عالم اسلام را بارزه در آورد به وجود نیامد . احتمال می‌رود که مواجه شدن باشکست در بدست آوردن پیروان زیادی بین عامه باعث شد که رؤسای نهضت سیاست جدیدی اتخاذ کنند . لکن بالاخره علیرغم اینکه تاحدی موفق شدند پیروان مهمی بین طبقه حاکمه بخود جلب کنند این روش نیز بی نتیجه ماند و به نتایج دائم و باقی نرسید . اگر رؤسای دعوت امید داشتند با جلب حاکمان بعضی از ایالات شرقی به کیش اسمعیلیه آن ایالات را برای نهضت اسمعیلی فتح کنند باشکست روبرو شدند . تنها سرزمینی که اسمعیلیه توانستند خود را در آن برای چند ده سال مستقر سازند و آنرا مرکز خود قرار دهند ایالت سند در شرقی ترین ناحیه عالم اسلام بود .

لکن گرچه از لحاظ سیاسی دعوت شمال غربی ایران و خراسان و ماوراءالنهر را میتوان شکست خورده تلقی کرد از لحاظ فکری و عقلی دعوت نتایج استواری در

برداشت. بعضی از سران آن مانند ابو حاتم الرازی والنسفی و ابو یعقوب السجزی در
زمره مهم ترین نویسندگان نهضت اسمعیلیه محسوب میشوند.

در طی قرن چهارم، تبلیغات اسمعیلیه در ایران گرچه کاملاً خاموش نبود ولی نسبت
به دوران پیشین رو به زوال میرفت. در قرن پنجم بتدریج احیاء شد و پس از اینکه
اشخاصی مانند المؤید لله داعی شیراز و ناصر خسرو را بیار آورد تحت ریاست ابن العطاش
و مخصوصاً حسن صباح نیروی مهیبه گردید. لکن چنانکه در بدو امر ذکر شد
تاریخ حسن صباح از حدود این سخنرانی خارج است. اکنون باتشکر از آقای رئیس
دانشکده ادبیات و مدیر مؤسسه تحقیقات ایرانی بریتانیا از اینکه این فرصت را برای
ایراد این خطابه فراهم آوردند سخنان خود را پایان میدهم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

محمد رهاهی

السلامة علیکم

منال محمد

در بیان